

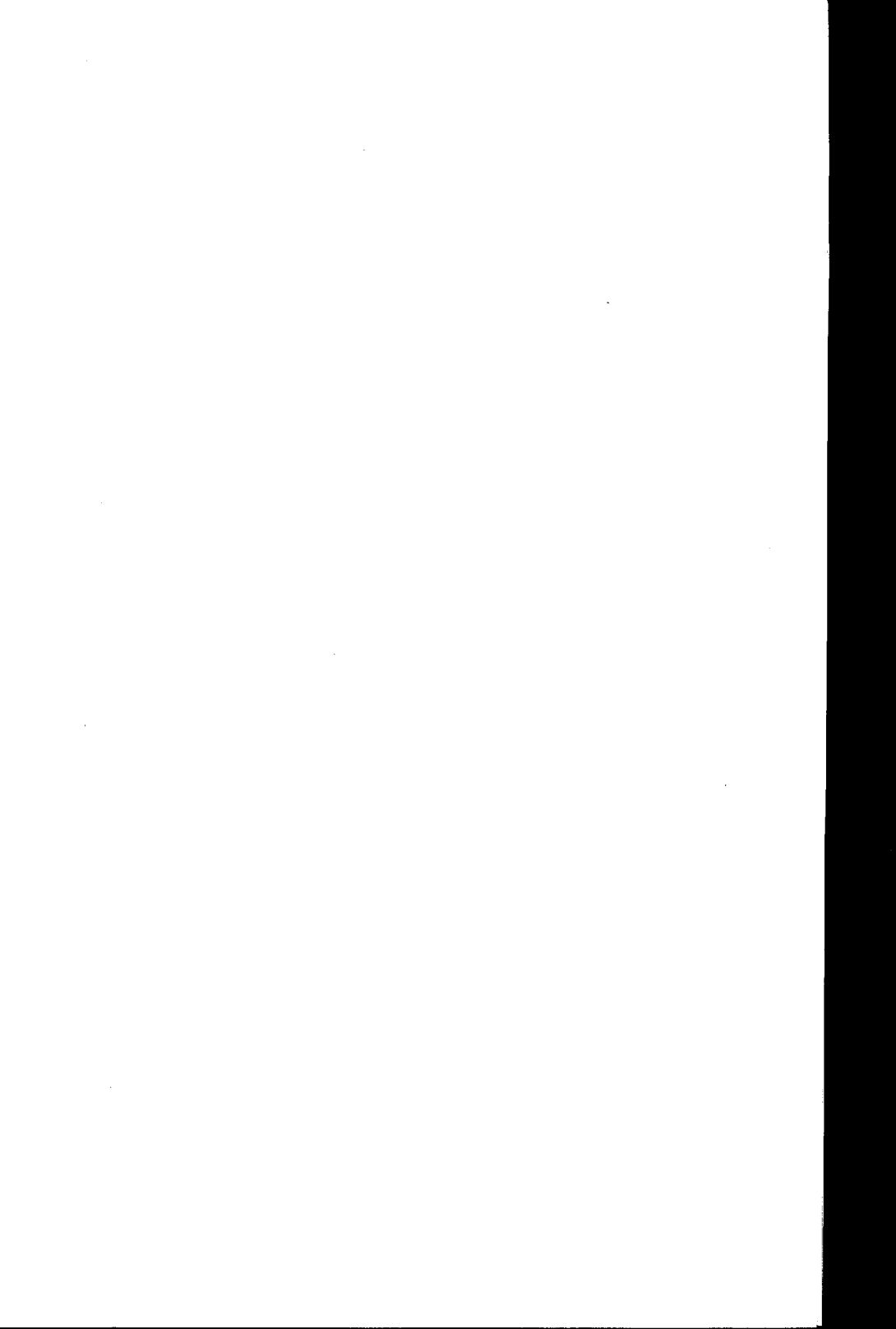
به نام فروزنده ماه و ناهید و مهر





تاریخ ایران و جهان / ۳۳

تاریخ ارمنستان / ۷



Yervant Odian



یرواند اتیان ، شاید سال ۱۹۲۴ م .

□ سال‌های نفوذ شده

■ پرواند آتیان
ترجمه و ویرت صافاریان

چاپ یکم
تهران
تابستان ۱۳۹۲



سال‌های نفرین شده

یادداشت‌های تبعید به دیرزور

۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ م

نوشته

یرواند اُتیان

ترجمه

روبرت صافاریان

(از متن ارمنی)

خاطرات تاریخی

ویراسته

مصطفی زمانی‌نیا



کتاب سیامک

این کتاب ترجمه‌ای است از:

ԵՐՈՒԱՆԴ՝ ՕՏԵԱՆ

ԱՆԻԾԵԱԼ ՏԱՐԻՆԵՐ

1914 - 1919

(անձնական յիշատակներ)

- سرشناسه : اُتیان، یرواند ۱۸۶۹ - ۱۹۲۶ م.
- عنوان و نام پدیدآور : Odian, Yervant
- مشخصات نشر : تهران: کتاب سیامک، تابستان ۱۳۹۴.
- مشخصات ظاهری : ۵۶۸ ص.
- فروست : تاریخ ایران و جهان؛ ۳۳. تاریخ ارمنستان؛ ۷.
- شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۴۱-۷۱-۱
- وضعیت فهرست‌نویسی : فپای مختصر
- یادداشت : فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.
- شناسه افزوده : صافاریان، روبرت، ۱۳۳۳ -، مترجم.
- شناسه افزوده : زمانی‌نیا، مصطفی، ۱۳۳۶ -، ویراستار.
- شماره کتاب‌شناسی ملی : ۳۸۷۷۳۸۱



کتاب سیامک

نشانی: تهران، صندوق پستی شماره ۱۵۶۷-۱۶۷۶۵

تلفن: ۷۷۹۱۵۷۳۷

siyamakbook@yahoo.com

سال‌های نفرین شده

یادداشت‌های تبعید به دیرزور

۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ م

نوشته

یرواند اُتیان

ترجمه

روبرت صافاریان

ویراسته

مصطفی زمانی‌نیا

چاپ نخست، تهران، تابستان ۱۳۹۴، ۱۵۰۰ جلد

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: الهام یگانه (نشر میترا)

چاپ و صحافی: سپیدار ۷۷۵۶۹۷۹۷

کلیه حقوق ادبی و هنری، برای نویسنده و ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۴۱-۷۱-۱ ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۴۱-۷۱-۱ ISBN 978-964-6141-71-1

فهرست مطالب:

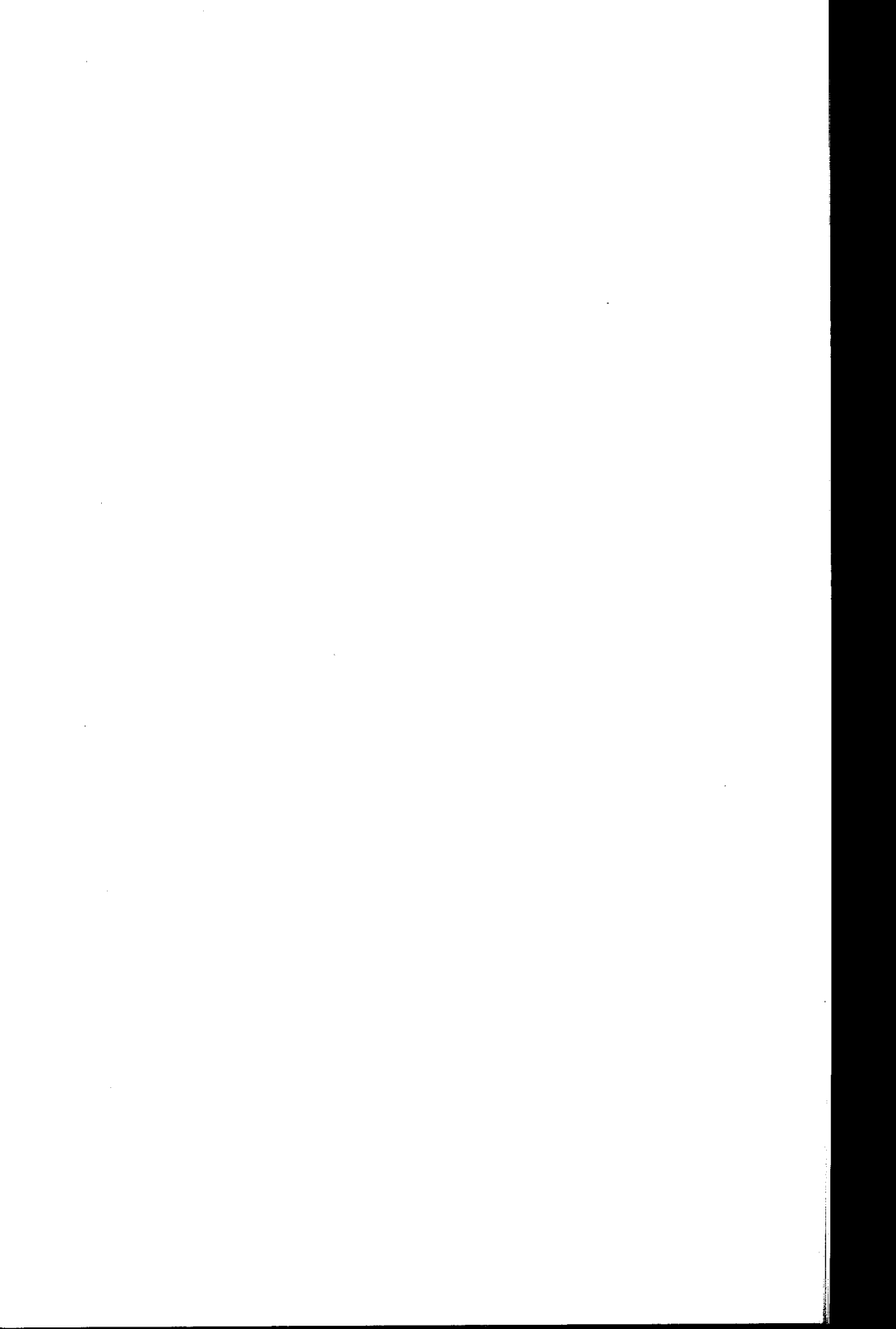
عنوان:	صفحه:
I. پیش گفتار مترجم.....	۱۵
نوشتۀ روبرت صافاریان	
II. سال‌های نفرین‌شده.....	۲۵
نوشتۀ یرواند آتیان	
۱. آغاز جنگ جهانی.....	۲۷
۲. آن شب شوم.....	۴۷
۳. در مخفی‌گاهم.....	۵۷
۴. روزهای حرمان.....	۶۵
۵. دست‌گیری و تبعید.....	۸۳
۶. در طرسوس.....	۱۵۹
۷. در حلب.....	۱۷۷
۸. در حماه.....	۱۹۹
۹. از حلب به دیرزور.....	۲۴۱
۱۰. بصیره.....	۲۷۹
۱۱. در دیرزور.....	۳۱۹
۱۲. از دیرزور به حلب.....	۳۷۹
۱۳. بار دیگر در حلب.....	۴۰۷

۴۵۳	۱۴. در قونیه
۴۸۱	۱۵. در سلطانیّه
۵۱۷	۱۶. به سوی استانبول
۵۳۵	۱۷. پایان سخن
۵۳۹	III. اُدیسهٔ یرواند اُتیان
	نوشتهٔ گریگور بِلدیان

پیش گفتار مترجم

نوشته

روبرت صافیان



کتابی که ترجمه‌اش را پیش رو دارید، از بسیاری جهات کتابی است منحصر به فرد. کتاب را که بخوانید، خود متوجه این منحصر به فرد بودن خواهید شد، اما اجازه بدهید در این مقدمه کوتاه مختصری درباره «سال‌های نفرین شده» و نویسنده‌اش بگویم تا خواننده با پیش‌زمینه ذهنی مختصری، مطالعه کتاب را شروع کند و اصولاً بداند با چه نوع کتابی سروکار دارد و چرا باید آن را بخواند.

«سال‌های نفرین شده» گزارشی است دست اول از تبعید روشن‌فکران و مهاجرت اجباری ارمنیان شرق امپراتوری عثمانی در سال‌های جنگ جهانی نخست. نویسنده کتاب پروانه اُتیان که سردبیر یکی از مشهورترین روزنامه‌های ارمنی زبان استانبول بوده، با چند ماه تأخیر دست‌گیر و روانه تبعید می‌شود. بیش از سه سال در تبعید می‌گذراند و در بعد از پایان جنگ و شکست متحدان و فروپاشی امپراتوری عثمانی، به استانبول برمی‌گردد و یکی دو ماه بعد نوشتن خاطراتش، یا دقیق‌تر بگویم گزارش سال‌های تبعید را شروع می‌کند. این گزارش‌ها از فوریه تا سپتامبر سال ۱۹۱۹ در روزنامه ارمنی زبان «ژاماناک» که در استانبول منتشر می‌شد، به صورت پاورقی دنباله‌دار به چاپ می‌رسد. به سبب نزدیکی زمان نگارش به روی دادهایی که نویسنده از سرگذرانده است، کتاب فاقد اغراض

عقیدتی و سیاسی است، یا دست‌کم نویسنده کوشیده است آن‌چه را که دیده و از سرگذرانده، توصیف کند، نه تنها آن بخش از تجربیاتش را که می‌توانند دیدگاه عقیدتی یا خط‌مشی سیاسی معینی را اثبات کنند.

أتیان بعد از بازگشت از تبعید، تنها هشت سال زیست و در سال ۱۹۲۶م در قاهره درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. «سال‌های نفرین‌شده» در زمان حیات اُتیان به صورت کتاب منتشر نشد. بعد از مرگ او نیز هرچند در تاریخ‌نگاری ادبیات ارمنی به طور کلی، و در فهرست کتاب‌هایی که دربارهٔ کشتار ارامنه در امپراتوری عثمانی نوشته می‌شد، به خاطرات اُتیان هم اشاره‌ای می‌شد، اما کسی واقعاً نمی‌دانست آیا کتابی به این نام منتشر شده است یا نه و آن‌ها که جست‌وجو کردند در هیچ کتاب‌خانه‌ای چنین کتابی را نیافتند. تنها بعضی بخش‌های بازنویسی شدهٔ این خاطرات در سال‌نامه‌ها و مطبوعات ارمنی به چاپ رسیده بود. اکنون برای محققان مسلم است که خاطرات اُتیان بعد از انتشار آن‌ها به صورت پاورقی، در سال ۱۹۱۹م، دیگر چاپ نشدند تا حدود یک دهه پیش که به همت، و با پژوهش و مقدمهٔ مفصل گریگور هاکوپیان، در سال ۲۰۰۴م در ایروان به صورت کتاب به طبع رسیدند. در سال ۲۰۰۵م عین آن کتاب با حذف مقدمه و نام تدوین‌کننده و پژوهش‌گر، توسط انتشارات خلیفه‌گری ارامنه تهران بازچاپ شد.

اما یرواند اُتیان کیست؟ اُتیان موقع دست‌گیری در استانبول نویسندهٔ مشهوری بود. در روزنامهٔ «ژاماناک» (زمان) که روزنامه‌ای محافظه‌کار به حساب می‌آمد، می‌نوشت؛ بیش‌تر طنز می‌نوشت و به صورت پاورقی. یرواند در خانواده‌ای روشن‌فکر به دنیا آمده بود. پدرش کارمند بلندپایهٔ دولت بود و دستی در ادبیات و ترجمه داشت. مادرش نیز کتاب‌های

ویکتور هوگو را از فرانسه به ارمنی برمی‌گرداند. عمویش گریگور اُتیان از روشن‌فکرانِ نام‌دار ارمنی و از نویسندگان قانون اساسی عثمانی بود. عموی اُتیان تربیت او را از هفت سالگی به عهده‌گرفت و یرواند در زمان کودکی این فرصت را یافت که از شهرهای مختلف اروپا دیدن کند و با فرهنگ مادی و معنوی آن دیار آشنا شود. از بیست سالگی نوشتن در روزنامه را شروع کرد. همین‌طور آثار تولستوی («رستاخیز»، «آناکارنینا»)، داستایفسکی («خاطرات خانهٔ مردگان»)، و دیگر نویسندگان روسی را به ارمنی ترجمه کرد. در سال ۱۸۹۶م، در پی کشتار ارمنی‌ها در آدانا از ترس دست‌گیری و مرگ به اروپا رفت و دوازده سال را در دیاسپورا، در جوامع ارمنی کشورهای گوناگون، زندگی و کار کرد. روزنامه‌ها و مجلات بسیار درآورد و داستان‌های فکاهی و روزنگاری‌ها و وقایع‌نگاری‌های بسیار منتشر کرد.

در سال ۱۹۰۸م با پیروزی مشروطه‌خواهان عثمانی، به زه‌بری تُرک‌های جوان (یا همان حزب «اتحاد و ترقی») که بعدها امپراتوری عثمانی را به جنگ جهانی اوّل کشاند و قتل‌عامِ ارامنه را سازمان داد، فضای سیاسی باز می‌شود و یرواند اُتیان به استانبول برمی‌گردد و خاطرات دوازده سال تبعیدش را با عنوان «دوازده سال خارج از استانبول» به چاپ می‌رساند. به عبارت دیگر، اُتیان ید طولایی در نوشتن خاطرات و گزارش‌های روزبه‌روز داشته است. «سال‌های نفرین شده» کار نویسنده‌ای حرفه‌ای، آشنا به فرهنگ غرب، دارای قریحهٔ روزنامه‌نگارانه، و طنزنویس است که تجربهٔ فراوانی در گزارش‌نویسی و خاطرات‌نویسی دارد. تجربهٔ نویسندگی او باعث می‌شود کتاب مجموعه‌ای باشد از داستان‌ها و اپیزودها، هم ماجراهایی که خود نویسنده از سرگذرانده و هم داستان‌هایی که دیگر رانده‌شدگان برایش

تعریف کرده‌اند. هر یک از این ماجراها، مانند یک داستان کوتاه جذّاب، خواندنی‌اند. برای نمونه ماجرای رُفت‌گری اُتیان و دوستانش در دیرزور یا فرار او از بصیره.

اُتیان انقلابی نیست و این نکته مهمی است. «ژاماناک» که او در آن می‌نوشت و خود اُتیان، بیش‌تر به مخالفت با انقلابیون مشهور بودند، چنان‌که در جای‌جای «سال‌های نفرین‌شده» به آن اشاره شده است. او نویسنده کتابی طنزآمیز است با عنوان «رفیق پانجونی»، که اتفاقاً سال گذشته با ترجمه آندرانیک خچومیان به فارسی منتشر شده است. رفیق پانجونی به عنوان کاریکاتور انقلابی بی‌مغزی تصویر شده است که هرچند بعضی‌ها آن را به نقد احزاب انقلابی مشهور آن دوره مانند داشناک‌ها و هنجاک‌ها تعبیر می‌کنند، که هست، اما در عمق خود نقد و هجو هرگونه انقلابی‌گری است. ولی او با بسیاری از اعضا و هواداران احزاب انقلابی دوستی دارد و در طول تبعید به بسیاری از آن‌ها برمی‌خورد. این نکته از این منظر هم مهم است که نشان می‌دهد دست‌گیری و تبعید روشن‌فکران منحصر به انقلابیون نمی‌شد و هرکس که گمان می‌رفت می‌تواند نقشی در هدایت مردم داشته باشد، مشمول موج دست‌گیری‌ها و کشتارها می‌شد.

اُتیان در مؤخره دو صفحه‌ای «سال‌های نفرین‌شده» می‌گوید هدفش ارائه روایتی حقیقی بوده از آنچه که از سرگذراننده و شاهدش بوده است. «سال‌های نفرین‌شده» از این منظر واقعاً نمونه است. فجیع‌ترین روی داده‌ها را مانند دوربین فیلم‌برداری ضبط می‌کند. این البته به معنای فقدان احساس و عاطفه نیست. او در گرماگرم ماجرای فجیع تبعید و

دربه‌دری و مرگ، اگر چیز خوبی می‌بیند، آن را قدر می‌نهد و تصویری دل‌نشین از آن ارائه می‌کند. چنین است تعریف‌هایی که از آب فرات می‌کند، یا توصیفی که از باغات اطراف حماه و دیرزور در بدو ورودشان به این شهرها ارائه می‌کند. واقعیت یک‌دست و بی‌وقفه سیاه و فجیع، برای او وجود ندارد. زندگی برایش مهم است. حتی در دل هول‌ناک‌ترین روی‌دادها، خورد و نوش برایش مهم است و هر جا فرصتی و امکانی فراهم شود، از آن بهره می‌گیرد. از کبابی که در قونیه می‌خورند تعریف می‌کند و از ماست و نانی که در روستایی برایشان می‌آورند. با انسانی روبه‌رو هستیم که در قلب دوزخ، خوش‌بینی خود را حفظ می‌کند، کما این‌که در یکی از هول‌ناک‌ترین لحظه‌های زندگی‌اش، وقتی تردیدی ندارد که لُخت و عور در بیابان می‌ماند و خوراک شغال‌ها می‌شود، می‌نویسد برای نخستین بار تسلیم یأس شدم. این قید «برای نخستین بار»، برای مردی که روی‌دادهای هول‌ناک تبعید را از سرگذرانده است، حقیقتاً حیرت‌انگیز است.

نویسنده «سال‌های نفرین‌شده» شاهی منصف است. اگر پاس‌بانی با مهربانی با او رفتار می‌کند، حتماً می‌نویسد. اگر به گمانش فلان مسؤول دولتی آدم خوش‌طینتی است، از گفتنش دریغ نمی‌کند. همان‌طور که از گزارش خصلت‌های منفی در میان ارمنی‌ها پرهیز نمی‌کند و بر تنگ‌نظری‌ها، خیانت‌ها، خوش‌خیالی‌ها، و سودجویی‌های آن‌ها چشم نمی‌بندد. و طبیعی است که در تحلیل نهایی، روایت چنین آدمی باورپذیرتر و معتبرتر است و متفاوت از روایت‌های یک‌سویه، با اغراض تبلیغاتی.

و همه این‌ها ارتباط تنگاتنگی دارد با این واقعیت که او طنزنویس است. انسان از سر تصادف طنزنویس نمی‌شود. این طنز در عمق روایت او از فاجعه جریان دارد و کم‌تر مورد توجه منتقدانی قرار گرفته است که درباره «سال‌های نفرین‌شده» نوشته‌اند. تمامی فاجعه، چشم‌اندازی که اُتیان از یک امپراتوری در حال زوال ترسیم می‌کند، در عین وحشت‌زا بودن، مسخره، آبرورد، و خنده‌دار است. با اوضاعی روبه‌رو هستیم که واقعاً خر تو خر است. زمانی اُتیان، کسی که به عنوان عنصر سیاسی خطرناکی تبعید شده است، به اجبار می‌شود مترجم محرمانه‌ترین مذاکرات بین آلمانی‌ها و عثمانی‌ها. جای دیگر در حالی که او زندانی است، کلید زندان را به او می‌سپارند تا از مجرمان عادی مراقبت کند. عرب بی‌چیزی در زندان سگه‌های طلای زندانی ثروت‌مندی را می‌دزد و می‌بلعد و مرد ثروت‌مند ناچار می‌شود برای دفع سگه‌ها چند روزی با غذاهای شاهانه از مرد گرسنه پذیرایی کند.

اُتیان دل و دماغش را دارد تا هر جا اتفاق بامزه‌ای می‌بیند، به تفصیل آن را تعریف کند و این در یک نگاه متعارف، چیزی نیست که ادبیات فاجعه قرار است باشد. اما به گمان من این درست همان نکته‌ای است که یکم: فاجعه را پررنگ‌تر می‌کند؛ و دوم: باعث می‌شود کتاب از گزارش فاجعه فراتر برود و به روایتی از مقابله انسان با فاجعه بدل شود. در «سال‌های نفرین‌شده»، هم شاهد جنون و جنایت آدمی‌زاد هستیم، و هم ناظر توانایی‌های او برای بقا در بدترین شرایط. حس دربه‌دری، احساس عدم امنیت، بستگی مرگ و زندگی قربانی به هوئ و هوس این یا آن پاس‌بان یا کارمند دون‌پایه، و مکانیزم‌های دفاع روان‌شناختی بقا در این هرج و مرج فراگیر، در فصل به فصل کتاب موج می‌زند.

شاید به خاطر همین وجه طنزآمیز در روایت ماجرا است که نویسنده و منتقد ادبی مشهور ارمنی، هاکوپ اشاکان، گفته است:

«اُتیان از درک فاجعه ناتوان بود.»

اظهارنظری که در دیدگاه‌هایی کاملاً متفاوت به زندگی و طرز برخورد با موقعیت‌های فاجعه‌آمیز، ریشه دارد.

اُتیان بعد از بازگشت از تبعید، تا چند سال بسیار فعال بود. علاوه بر «سال‌های نفرین‌شده» چند رُمان نوشت، از جمله «خفیه شماره هفده» را که روایت رُمان‌گونه روی داده‌های تبعید و قتل عام ارامنه است. در سال ۱۹۲۲م استانبول را ترک کرد، چند سالی در مصر زندگی کرد و سرانجام در سال ۱۹۲۶م در پنجاه و هفت سالگی از دنیا رفت.



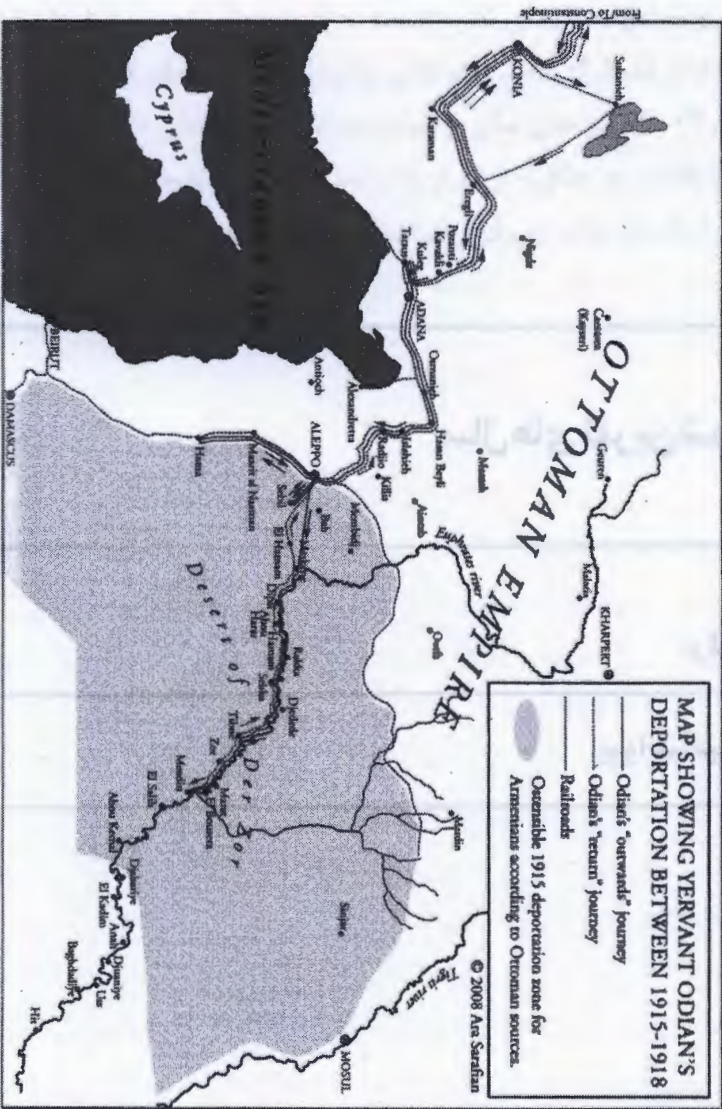
در انتهای ترجمه متن «سال‌های نفرین‌شده»، نوشته مفید و ارزشمند گریگور یل‌دیان نویسنده و منتقد ادبی برجسته ارمنی مقیم پاریس را نیز به فارسی برگردانده‌ام. این نوشته در اصل مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب است. برخی از نکاتی که در این مقدمه آمده‌اند، در آن مقاله به صورت مفصل‌تری مورد بحث قرار گرفته‌اند. بخش قابل توجهی از آن مقاله به بررسی سبک «ناآراسته» یا «شلخته» کتاب اختصاص یافته و اهمیت آن در بازنمایی هرچه واقعی‌تر فاجعه، مورد بحث قرار گرفته است. بحث سبک ناآراسته یا پرهیز از خلق «ادبیات» به منظور رسیدن به کُنه حقیقت، بسیار مشابه بحثی است که این روزها درباره سبک تصویری خام و پرداخت نشده برخی فیلم‌های مستند وجود دارد و به راستی تمامی نوشته اُتیان در ژانر مستندنگاری جا می‌گیرد. یل‌دیان پژوهش‌گری است که در چهارچوب طرح بزرگ‌تری درباره نویسندگان شاهد فاجعه کشتار

ارامنه، به اُتیان رسیده است و یکی از کسانی که به ما اطمینان می‌دهد بعد از انتشار «سال‌های نفرین‌شده» به صورت پاورقی در سال ۱۹۱۹م، این خاطرات هرگز به صورت کتاب چاپ نشده‌اند تا سال ۲۰۰۴م. در متن سال ۲۰۰۴م نیز جای یکی از قسمت‌های پاورقی خالی است، که بل‌دی‌ان آن را یافته و در جای خود قرار داده است. در ترجمه حاضر نیز آن بخش مفقوده که در چاپ ایروان و تهران نیست، در جای خود قرار گرفته است.

سال‌های نفرین‌شده

نوشته

یرواند اُتیان



نقشه مسیرهایی که یرواندا اودیان، در تبعید، رفت و برگشت، پیورده است .



بخش یکم:

آغاز جنگ جهانی





گريگور زُهراب، عضو مجلس (پارلمان) عثمانی.

ماه ژوئن سال ۱۹۱۴، صبحی روزنامه را باز کردم و خبر سوء قصد به جان ولیعهد اتریش - مجارستان، آرشیدوک فرانس فردینان و همسرش، دوشس هوهنبرگ در سارایوو را خواندم. هر دو تن در این ماجرا کشته شده بودند. عامل سوء قصد نوجوانی بود صربستانی به نام بریتسیب. خبر بسیار تکان دهنده بود، اما کم تر کسی تصور می کرد پی آمدهای این جنایت چه هولناک و قریب الوقوع خواهند بود.

در حقیقت، این سوء قصد اقدامی آنارشستی نبود که به ابتکار فردی انجام شده باشد، بل که جنایتی سیاسی بود که زمانی دراز تدارک دیده شده بود؛ محصول دسیسه ای بزرگ بود.

جزئیات حادثه به تدریج به دست ما می رسید و نشان می داد این سوء قصد در اروپا، به خصوص در اتریش، چه اندازه مهم تلقی شده است.

در اوایل ماه ژوئیه روزنامه ها از افزایش چشم گیر تحرکات نظامی در اتریش خبر می دادند و این که جو مخالفت علیه صربستان سراسر کشور را فرا گرفته بود و احساسات مردم به شدت تحریک شده بود. در اواخر همان ماه، هراس از جنگی همه گیر، در اروپا، بر فراز جهان در حرکت بود. اتریش به صربستان اتمام حجت داد. ضرب الاجل ۱۸ ساعت بود.

این اتمام حجت، که شرایط آن برای صربستان غیر قابل قبول بود، جنگ بین اتریش و صربستان را اجتناب ناپذیر ساخت و در پایان ماه

ژوییه توپ‌خانه‌ها در مرز دو کشور نخستین گلوله‌ها را شلیک کردند. در ۲۸ ژوییه دو کشور به طور رسمی به یک‌دیگر اعلان جنگ کردند. هم‌زمان خبر از تحرکات نظامی در روسیه می‌رسید. اوضاع به شدت بحرانی شده بود.

جنگی فراگیر گریزناپذیر می‌نمود، اما هنوز امیدها کاملاً از میان نرفته بود. کابینه‌های کشورهای بزرگ در حال مذاکره بودند تا شاید راه حلی بیابند؛ یا دست کم چنین وانمود می‌کردند. چیزی که کمابیش آشکار بود این بود که آلمان و روسیه خواهان جنگ بودند. انگلستان در آخرین لحظات به سود صلح تلاش‌هایی می‌کرد تا مگر جلوی شعله‌ور شدن آتش بزرگ را بگیرد، اما بی‌هوده.

روز دوم اوت روزنامه‌ها خبر دادند جنگ همه‌گیر اعلام شده است. صبح همان روز شاهد اعلامیه‌هایی با حروف بزرگ بر دیوارهای استانبول بودیم با این مضمون:

«فراخوان سربازی. هر که سرباز است، بگذار سلاح به دست بگیرد. روز نخست اعزام، روز دوشنبه ۲۱ ژوییه.»

این اعلامیه، چنان که بعدها در ایام تبعیدم فهمیدم، همان روز در همه ولایت‌ها به دیوارها نصب شده بود. از آناتولی تا سوریه، از شهرهای والی‌نشین تا دورترین نواحی. در واقع این اعلامیه‌ها در بسته‌های مَهر و موم شده، از ماه‌ها پیش به همه جا فرستاده شده بودند، به همه ده‌دارها و شهردارهای مناطق، و با دستورهای اکید که تا دریافت فرمان از مرکز به هیچ وجه آن‌ها را باز نکنند. این بسته‌های مَهر و موم شده، که مردم به وجود آن‌ها پی برده بودند، بدون این که از محتوای آن‌ها چیزی بدانند، آرامنه را در بسیاری از مناطق به وحشت انداخته بود، چون تصور کرده بودند احتمالاً محتوای آن‌ها، فرمان کشتار جمعی ایشان است.

اما موضوع این نبوده است. این فرمان مخفی دربارهٔ بسیج نیروها، هفته‌ها پیش از اعلام جنگ، نشان می‌دهد دولت حزب «اتحاد و ترقی» از

همان زمان خود را به آلمانی‌ها فروخته بوده و تصمیم بر این بوده که کنار آن‌ها بجنگد.

اما برگردیم به داستان خودمان.

از روز یک‌شنبه تاریخی دوم اوت، ناگهان شکل و شمایل شهر استانبول عوض شد. نظم زندگی روزمره به هم خورد و به هم ریختگی و شتاب‌زدگی غریبی بر همه جا حکم فرما شد. همه و همه از اتفاقات غافل‌گیرکننده و مصیبت‌های ناشناخته را تجربه کردند. و نخستین بیان این امر، ترس از گرسنه ماندن بود، وحشت محرومیت از مواد غذایی.

مردم جلوی نانوائی‌ها و خواربارفروشی‌ها ازدحام کرده بودند و می‌خواستند به قدر وسع مالی‌شان آذوقه انبار کنند. بودند مردمانی که در این روز یک‌شنبه به اندازه مصرف چند ماه خود خواربار خریدند.

باور عمومی این بود که جنگ حداکثر دو سه ماه طول خواهد کشید. با این همه، نگرانی روز به روز بیش‌تر می‌شد.

صبح روز دوشنبه، در جاده مستقیمِ برا، منظره جالبی به چشم می‌خورد. صراف‌ها همه درهای مغازه‌هایشان را بسته بودند. مردم، زن و مرد، جلوی مغازه‌ها اجتماع کرده بودند، داد و بی‌داد می‌کردند و پول‌های خود را طلب می‌کردند. هیجان، به هم ریختگی، و ناامیدی، همه را فرا گرفته بود.

«توانستی پول‌هایت را پس بگیری؟»

«نه. تو چه طور؟»

«من هم نتوانستم. یک شماره بهم داده‌اند و باید منتظر نویتم باشم.»
«یکی از بستگانم صد سکه طلا پیششان داشته، حداکثر ده سکه بهش

داده‌اند.»

«باید خدا را شکر کند. شانس آورده. می‌گویند در برابر هر صد سکه،

فقط پنج سکه می‌دهند.»

«بی‌شرمی تا این اندازه ...»

در قهوه‌خانه‌ها هم صحبت‌ها امیدبخش نبودند:
 «ذخیرهٔ آرد شهر برای سه روز بیش‌تر کفایت نمی‌کند.»
 «همهٔ راه‌ها را بسته‌اند.»
 «پنج روز است از اروپا محمولهٔ پُستی نرسیده.»
 «و به این زودی‌ها هم نخواهد رسید.»
 «همه چیز گران می‌شود.»

«چند کیلو سیب‌زمینی می‌خواهی بخری؟»

قضیهٔ سربازگیری، نگرانی مردم بابت کم‌بود آذوقه را حادث‌تر می‌کرد. به جز اعلان‌های رسمی که به دیوارها چسبانده بودند، طبّال‌ها و جارچی‌ها تمام روز کوچه‌های شهر را می‌گشتند و از همهٔ مردان بالای چهل و پنج سال می‌خواستند برای ثبت نام به شعبه‌های اعزام نیرو مراجعه کنند. طبّال‌ها برای استانبولی‌هایی که در سنّ سربازی بودند و خانواده‌هایشان، به کابوس واقعی بدل شده بودند. هر ساعت از روز و حتی در شب ممکن بود ناگهان صدای شوم طبّل در محلهٔ پیچد و همه به طرف پنجره‌ها بدوند تا به اخطارهای طبّل‌زن گوش کنند.

و به تدریج شاهد اعزام آشناها و بستگانی بودی که کوله بر دوش به خدمت سربازی می‌رفتند. البته حقیقت دارد که در ابتدای کار خیلی‌ها توانسته بودند با پرداخت پول، سربازی‌شان را بخرند، و یا با وسایل غیرمستقیم دیگر، دست کم موقتاً از بدبختی بگریزند.

در ماه اوت، روز یک‌شنبه‌ای، هم‌راه لئون شاتریان که به عنوان شهروند ۳۶ ساله به خدمت سربازی می‌رفت، از نشان تاش تا میدان تشویقیه رفتیم. تعداد زیادی از جوانان ارمنی در آن‌جا جمع شده بودند. منظره به طور کلی شاد بود تا اندوه‌گین. ولولهٔ آدم‌ها و رفت‌وآمد و داد و بی‌داد دست‌فروش‌هایی که خوراکی می‌فروختند، همین‌طور ازدحام فروشنده‌های لوازم سربازی، شکل یک جور بازار مکاره را به این دشت وسیع داده بود.